

## چکیده

حقوق متقابل مردم و حکومت از جمله مباحثی است که همواره مطرح بوده و در آغاز باید دید که این حقوق چگونه معنی و مفهوم پیدا می‌کند و اصولاً خاستگاه این معنی و مفهوم چگونه از حکومت نشأت می‌گیرد؟

گاهی حکومت برای خاندانی از اشراف بنیان نهاده شده است، طبیعتاً حاکم تمام نیرو و توان خود را در راستای تأمین مطامع و منافع پشتوانه‌های قدرت خود به کار می‌بندد.

گاهی حکومت برای تأمین منافع و مصالح طبقه‌ای یا قشری و یا حزبی خاص تشکیل می‌گردد و در این صورت طبقه حاکم تنها در خدمت همان گروه خاص گام برمی‌دارد، نه در جهت منافع توده مردم.

و بالاخره گاهی حکومت از توده مردم نشأت گرفته و خود را خدمتگذار مردم می‌داند، یعنی همان حکومتی که در **نهج البلاغه** و سیره امیر مؤمنان (ع) از آن سخن به میان می‌آید. در اینجا است که حقوق متقابل مردم و حکومت معنی پیدا می‌کند. این مقاله در حد امکان به این مسئله پرداخته است.

حکومت در اصل نهادی اجتماعی است، زیرا، طبیعت اجتماع وجود حکومت را ایجاب می‌کند. اما این نهاد در اسلام علاوه بر صبغه اجتماعی، طبیعت دینی هم دارد، برای اینکه جامعه اسلامی در درجه اول جامعه‌ای دینی است، یعنی مدنی که در تنظیم امور اقتصادی، سیاسی و نظامی از آن الهام گرفته می‌شود، تنها

رابطه متقابل مردم و حکومت  
محمد مهدی شمس‌الدین

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

شریعت الهی است.

امام (ع) در میان همین حقیقت در جواب خوارج - روزی که فریاد برآوردند: حکومت خاص خداست - فرمود:

«کلمة حق یراد بها الباطل! نعم إنه لا حکم إلا لله، ولكن هؤلاء یقولون: لإمارة إلا لله، و إنه لا بد للناس من أمیر بر أو فاجر یعمل فی أمرته المؤمن، و یستمتع فیها الکافر، و یبلغ الله فیها الأجل، و یجمع به النیء، و یقاتل به العدو، و تأمن به السبل، و یؤخذ به للضعیف من القوی، حتی یستریح بر، و یستراح من فاجر.»<sup>(۱)</sup>

کلمه‌ای حق است که با آن، منظور باطل خود را بیان می‌کنند. آری، همانا که جز خدای را فرمان نیست، اما اینان می‌گویند: جز خدای را امیری نیست. حال آنکه مردمان را ناچار باید امیری باشد خواه نیکوکار خواه بدکار تا در آن حکومت، مؤمن به کار آخرت پردازد، و کافر از دنیا بهره‌مند و برخوردار گردد، و خداوند مرگ مردمان را به هنگام برساند، و غنیمت به کمک آن امیر گردد آید و به مدد او با دشمن نبرد شود، و راهها امنیت یابد، و حق ناتوان از توانا گرفته شود تا نیکوکار آسایش یابد و بدکار در امان ماند.

این کلام امام (ع) که «مردمان را ناچار باید امیری باشد»، ضرورتی را بیان می‌کند که واقعیت اجتناع آن را می‌طلبد، و هرگز از آن چاره نیست، و اگر چه در نبودن فرمانروایی عادل حکومت حاکمی به کار به نهایت زیانبار است، ولی با وصف این زیانباری، از هرج و مرجی که

حقوق متقابل  
مردم و حکومت

شماره ۵۰۴ ۴۷



پیوندهایی اجتماع را از هم پاره می‌کند بهتر است.

و البته ناگفته نماند که امام (ع) در اینجا به ماهیت حکومت اسلامی نظر ندارد، بلکه تنها قصد وی اثبات ضرورت حکومت در برابر هرج و مرج طلبی خوارج است.

### صفات امام یا حاکم

در آغاز بحث، این سؤال مطرح است که اگر امامت امر لازمی باشد، آیا صحیح است که هر کسی به آن رسید بدون توجه به شخصیت و لیاقتش، صاحب مقام امامت شمرده شود، یا اینکه باید کسی آن مسئولیت را به عهده گیرد که به داشتن صفاتی از دیگر مردم ممتاز باشد؟

مسلمانان به اتفاق معتقدند که تنها کسی به مقام امامت می‌تواند برسد که از شرایط ویژه‌ای برخوردار باشد، ولی در داشتن یا نداشتن شرایط اختلاف نظر دارند.

ما اکنون در صدد آن نیستیم که شرایط امام حاکم را از نظر جمیع فرق اسلامی بیان کنیم. درباره این موضوع در کتاب «نظام الحکم و الإدارة فی الاسلام» بحث کافی کرده‌ایم.

اما باید بگوییم که در نهج البلاغه تفصیل دقیق این شرایط بیان نشده است، یا لااقل در آنچه از کلام امام (ع) در دست ما هست، بخش مستقلی در بیان این موضوع وجود ندارد، بلکه ایشان (ع) در ضمن گفته‌های خویش به بعضی از شرایط اشاره فرموده، و از بقیه آن چشم پوشیده‌اند.

او این شرایط را برای امام لازم می‌داند:

باید کریم النفس باشد، تا شدت حرص و طمع، او را به تجاوز به اموال مسلمانان برنینگیزد؛ باید عالم باشد، زیرا که امام باید مسلمانان را به علم و آگاهی راهبری کند، وگرنه امت را به ضلالت خواهد افکند؛ نرمخوی و بلند نظر باشد؛ **بِحُجْرَتِنَا لَأَنفَالِ عَدَالَتِ** پیشه گیرد، و به رعایت مساوات بکوشد، و به حکم تمایلات و هوس خود شخصی را به دیگری ترجیح ندهد؛ در دادرسی و قضاوت پاک باشد، تا دست به رشوه نیالاید، زیرا این کار او را از صدور حکم عادلانه باز خواهد داشت؛ بالأخره باید سنت را به کار بندد و حدود را جاری کند اگر چه به زیان نزدیکترین خویش او باشد و همانگونه که انتظار دارد دیگران حق او را ادا کنند، وی نیز ادای حقوق دیگران را بر خود فرض بشمارد.

امام (ع) فرمود:

«وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَالْدُمَاءِ وَالْمَغَائِمِ وَالْأَحْكَامِ وَ إِمَامَةَ الْمُسْلِمِينَ الْبَخِيلِ فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُمْ وَلَا الْجَاهِلُ فَيُضِلُّهُمْ بِجَهْلِهِ وَلَا الْجَانِي فَيَقْطَعُهُمْ بِجَفَائِهِ وَلَا الْخَائِفُ لِلدُّوْلِ فَيَتَّخِذُ قَوْمًا دُونَ قَوْمٍ وَلَا الْمُرْتَبِي فِي الْحُكْمِ فَيَدْهَبُ بِالْحَقُوقِ وَيَقْفُ بِهَا دُونَ الْقَاطِعِ وَلَا الْمَعْطَلُ لِسُنَّةِ قَبْلِكَ الْأُمَّةِ» (۲).

بی تردید دانسته‌اید که سرپرست ناموس، خون، اموال، احکام و امامت مسلمانان نباید: بخیل باشد که چشم حرص بر اموالشان دوزد، و جاهل

که بانادانی خود به گمراهیشان برد، و بیدادگر که به ستمکاری پریشانان سازد، و در تقسیم اموال بی عدالت که گروهی بر گروهی دیگر برتر دارد، و رشوه‌ستان که حقوق مردم تباه سازد و حدود الهی را ضایع گذارد، و فروگذارنده سنت که امت را به نابودی کشد.

و نیز فرمود:

«وَلَا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا يُضَارِعُ وَلَا يُضَارِعُ وَلَا يَتَّبِعُ الْمُطَاعَ»<sup>(۳)</sup>

تنها کسی امر خدای را بر پای می‌تواند داشت که در احقاق حقوق مدارا نکند و به ملایمت و فروتنی نگراید، و در پی طمع نباشد.

و درباره امام و رهبر فرمودند:

«مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لْيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسَيْرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِسَانِيهِ وَ مَعْلَمُ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعْلَمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ»<sup>(۴)</sup>

هر که خود را پیشوای مردم داند، باید که پیش از دیگران به تعلیم خویش بپردازد، و پیش از آنکه بگوید رفتار خویش را رهنمای تأدیب آنان گرداند، و آن که به تعلیم و تهذیب خویش می‌کوشد از آن که آموزگار و ادب‌آموز دیگران است، به احترام و گرامی داشت شایسته‌تر است.

این سخن، بیانگر فلسفه‌ای است که به نظر امام حکومت، به عنوان ضرورتی اجتماعی و تأمین‌کننده مصالح جامعه، بر آن استوار است، و هرگز حکومتی نمی‌تواند در پی مصالح جامعه برآید مگر اینکه انسانی در رأس آن قرار گیرد که دارای همه این مشخصات، و آگاه از مسئولیت

خود باشد. اما وقتی حاکم مسئولیت خود را نشناسد، و در اصلاح جامعه و پیشبرد آن نکوشد بی‌تردید دستگاه حکومت ابزار ستمی بیش نخواهد بود.

## حکومت از نظر امام(ع)، حاکم و مردم

حقوق مردم بر حاکم، معنی خود را از طبیعت حکومتی می‌گیرد که او در پیش گرفته است. گاهی حکومت برای خاندانی از اشراف بنیان گذاشته می‌شود، و تمام نیروی خود را در خدمت کسانی که پشتوانه قدرت او هستند به کار می‌برد.

گاهی برای تأمین مصالح طبقه‌ای از طبقات جامعه به وجود می‌آید، در این صورت حاکم و دستگاه حکومت تنها در خدمت آن طبقه است و هرگز به مصلحت توده مردم نمی‌اندیشد مگر اینکه غیرمستقیم، منافع آن به طبقه حاکم بازگردد.

و بالاخره گاهی حکومت برای توده مردم بنیان می‌گردد، و اینجا حاکم تنها برای ملت کار می‌کند. در نوع اخیر، مردم نسبت به حکومت حقوقی دارند که شایسته است به آن بپردازیم.

اما نخست باید پرسید که نهج البلاغه چه نوع حکومتی را نوید می‌دهد؟

وقتی به نهج البلاغه مراجعه می‌کنیم می‌بینیم حکومتی که علی(ع) خود در پیش گرفته است و کارگزارانش را بر آن فرمان می‌دهد، حکومتی است که تنها برای توده مردم به وجود آمده

است.

ما در مقاله «جامعه و طبقات اجتماعی در نهج البلاغه» گوشه‌ای از این معانی را بیان کرده‌ایم و دیدیم که امام (ع) در عهدنامه خود به مالک اشتر، چگونه اساس محکم و استواری وضع می‌کند تا حکومتی برای توده مردم، و تنها توده مردم، بنیان شود؛ حکومتی که تنها به منافع طبقه خاصی نیندیشد و حقوق مردم را صرف رفاه و خوشبختی آن طبقه نسازد.

در این بخش به بیان شواهدی می‌پردازیم که به خوبی نشان می‌دهد حکومت علی (ع) تنها در صدد تأمین مصالح مردم بوده، و بر چنین حکومتی نیز توصیه می‌کرد. امید است که بتوان در این مقال تصویری از حکومت را از نظر امام علی (ع) نشان دهد.

از ضروریات اولیه یک حکومت مردمی و صالح، پیوند معنوی مابین رئیس حکومت و توده مردم است. حاکم آنگاه می‌تواند به این توفیق دست یابد که آمال و آلام مردم را درک کند، نیازها و زمینه نگرانی‌شان را بشناسد و با توجه به این آگاهی در تأمین مصلحتشان همت گمارد، و هر کاری را در راه اصلاح مردم جهت بخشد، و سرانجام به توده مردم اطمینان دهد که نگهبان مصالح و مراقب خیر آنهاست، بر تمامی امور احاطه دارد و در مصلحتشان می‌کوشد، تا حکومت او را به جان و دل و محبت و ایثار بپذیرند، و در هر جایی و هر کاری با آن همکاری و همدستی کنند.

اما اگر حاکم، دریچه قلب خود را بر آنان

ببندد و چشم نظارت و عنایت از آنان فروپوشد، توفیق این حسن تفاهم هرگز به دست نخواهد افتاد، چرا که بدون شناخت واقعیت حال مردم، چگونه می‌توان به صلاح آنان قدم برداشت، و نتیجه چنین بیگانگی آن است که پشتوانه محبت و حمایت توده مردم از او سلب شود، و آنان احساس کنند که مسئول حکومت همانند انگلی که بر پیکر جانوران می‌چسبد و از خون آنان تغذیه می‌کند، بیگانه خطرناکی است که بر آنان تحمیل شده است.

امام فرمود:

«وَأَشْعِرُ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُهُمْ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ يَفْرُطُ مِنْهُمْ الزَّلْلُ وَ تَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلْلُ وَ يُؤْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعُنْدِ وَالْخَطَايَا فَأَعْظِمُهُمْ مِنْ عَفْوِكَ وَ صَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَ تَرْضَى أَنْ يُسْطِيكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَ صَفْحِهِ»<sup>(۵)</sup>.

دل سراپرده محبت توده مردم کن، بر آنان مهرورز و با آنان نرم باش. مباد که چون درنده شکارافکن به خونریختن آنان پردازی، چه آنان بر دو گروهند: یا در دین با تو برادرند، یا در آفرینش با تو برابر. اما از آنان لغزش سر می‌زند، و بیماریهای روانی بر آنان عارضی می‌گردد و خواه ناخواه به ناروا دست می‌زنند، پس آن سان که دوست می‌داری خدای بر تو ببخشد و از گناهات درگذرد، تو نیز بر آنان ببخشای و از خطاهایشان درگذر.

برای اینکه این رابطه دوجانبه برقرار گردد و قابل دوام باشد، بر حاکم است که با توده مردم درآمیزد تا مستقیماً از خواسته‌های آنان آگاه شود، چه دوری و جدانش از مردم، او را از واقعیت احوال آنان بی‌خبر نگاه خواهد داشت، و این کار خود بخود مایه انصراف قلوب و سبب بیزاری مردم را فراهم خواهد ساخت.

قَلَّةٌ عِلْمٌ بِالْأُمُورِ وَالْإِخْتِجَابُ مِنْهُمْ يَقْطَعُ عَنْهُمْ عِلْمَ مَا اخْتَجَبُوا دُونَهُ فَيَضَعُ عَنْهُمْ الْكَبِيرَ وَ يَعْظُمُ الصَّغِيرَ وَ يَفْتِيحُ الْحَسْنَ وَ يَحْسُنُ الْقَبِيحَ وَ يُشَابُّ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ إِنَّمَا الْوَالِي يَشْرُ لَا يَعْرِفُ مَا تَوَارَى عَنْهُ النَّاسُ بِهِ مِنَ الْأُمُورِ وَ كَيْسَتْ عَلَى الْحَقِّ سِمَاتٌ تُعْرِفُ بِهَا ضُرُوبُ الصِّدْقِ مِنَ الْكُذِّبِ»<sup>(۶)</sup>

چنین مباد که دیری از توده مردم چهره بپوشی، چه روی نهان داشتن حکمرانان از توده مردم شعبه‌ای از تنگ حوصلگی و اندک آگاهی داشتن از کارهاست. اگر حکمران از مردم روی نهان کند، به اموری که از او پنهان است آگاه نمی‌تواند شد؛ از این رو، کار بزرگ در نظر توده مردم خرد می‌نماید و کار خرد بزرگ، نیکو زشت جلوه می‌کند و زشتی نیکو، و حق به باطل درمی‌آمیزد. همانا که فرمانروا بشر است و از کارهایی که مردم از او پوشیده می‌دارند بی‌خبر، و حق را نشانه‌هایی نیست که با آن نشانه‌ها راستیها از دروغها شناخته آید.

و برای اینکه مابین حاکم و توده مردم رشته محبت استوار بماند و دل‌های خلق به حسن ظن و دوستی او بتپد، بر اوست که با کار خود توهم هر نوع ظلم و ستمی را از ذهن مردم بزدايد، و برنامه کار و خط مشی خود را صادقانه برای آنان ترسیم کند، تا با ایمان به صلاحیت و شایستگی او و درستی کار و برنامه‌اش، به تأیید روش و سیاست او برخیزند.

حاکم نباید به سبب خدمات خود، بر مردم منت نهد، چرا که مقتضای مقام زمامداری



امام (ع) فرمود:

«فَلَا تُطْوَلَنَّ اخْتِجَابَكَ عَنْ رَعِيَّتِكَ فَسَانَّ اخْتِجَابَ الْوَلَاةِ عَنِ الرَّعِيَّةِ شُعْبَةٌ مِنَ الصِّبْقِ وَ

خدمت به مردم است و بی تردید منتگذاری ارزش خدمت او را از میان خواهد برد. به علاوه زمامدار باید در وعده‌هایی که به مردم می‌دهد، و در کارهایی که انجام داده است از دروغ و بزرگنمایی بپرهیزد، زیرا وعده دروغ زمینه بدبینی و دشمنی را مهیا می‌کند و بزرگنمایی نیز عین دروغ است.

امام (ع) فرمود:

«وَإِنْ ظَنَنْتَ الرَّعِيَّةَ بِكَ حَيْفًا فَأَضِرَّهُمْ هُمْ بِعُدْرِكَ وَاعْدِلْ عَنْكَ ظَنُّهُمْ بِإِضْحَارِكَ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ رِيَاضَةً لِنَفْسِكَ وَرِفْقًا بِرَعِيَّتِكَ وَاعْذَارًا تَبْلُغُ بِهِ حَاجَتَكَ مِنْ تَقْوِيهِمْ عَلَى الْحَقِّ»<sup>(۷)</sup>

اگر توده مردم به اشتباه ستمگرت پنداشتند و بر تو خرده گرفتند، عذر خویش به صراحت با آنان در میان نه و با بیان آن بدگمانیشان را از خویش بگردان، که این کار ترا ریاضت نفس است، و توده مردم را عرض پوزش و مدارا، و به این کار نیازی که تو داری که مردم به حقیقت پی برند، برآورده گردد.

و نیز گفت:

«وَإِيَّاكَ وَالْمَنْ عَلَى رَعِيَّتِكَ بِإِحْسَانِكَ أَوْ التَّرَيُّدِ فِيهَا كَانَ مِنْ فِعْلِكَ أَوْ أَنْ تَعِدَّهُمْ فَتُتَبِعَ مَوْعِدَكَ بِخُلْفِكَ فَإِنَّ الْمَنْ يُبْطِلُ الْإِحْسَانَ وَالتَّرَيُّدُ يَذْهَبُ بِنُورِ الْحَقِّ وَالْخُلْفُ يُوجِبُ الْمَقْتَّ عِنْدَ اللَّهِ وَ النَّاسِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ»<sup>(۸)</sup>

بپرهیز از منت نهادن بر توده مردم به احسانی که با آنان می‌کنی، و بپرهیز از آن که کار خود را از

روی افتخار بیش از واقع وانمود سازی، یا به مردم وعده دهی و به تخلف در انجام آن درنگ کنی، چه منت، احسان را تباه سازد، و بزرگتر جلوه دادن کار نور حقیقت را بزدايد، و خلاف وعده کردن نزد خدای و خلق موجب کینه و خشم گردد. خدای تعالی فرمود: اگر وعده به جای نیاورید، خدای سخت به خشم درآید.

مطمئن ترین وسیله‌ای که دوستی حاکم را در دل‌های مردم استوار می‌کند، و آن‌ها را به همکاری بسا او و حمایت و دفاع از او برمی‌انگیزد، همان است که امام در سخنان خود می‌گوید:

«وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِأَدْعَى إِلَى حُسْنِ ظَنِّ رَاحٍ بِرَعِيَّتِهِ مِنْ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِمْ وَتَخْفِيفِهِ الْمَتُونَاتِ عَلَيْهِمْ وَ تَرْكِ اسْتِكْرَاهِهِ إِيَّاهُمْ عَلَى مَا لَيْسَ لَهُ قِبَلَهُمْ فَلْيَكُنْ مِنْكَ فِي ذَلِكَ أَمْرٌ يَجْتَمِعُ لَكَ بِهِ حُسْنُ الظَّنِّ بِرَعِيَّتِكَ فَإِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ يَقْطَعُ عَنْكَ نَصَبًا طَوِيلًا وَإِنْ أَحَقَّ مَنْ حَسَنَ ظَنُّكَ بِهِ لَمْ يَنْ حَسَنَ بِلَاؤِكَ عِنْدَهُ وَإِنْ أَحَقَّ مَنْ سَاءَ ظَنُّكَ بِهِ لَمْ يَنْ سَاءَ بِلَاؤُكَ عِنْدَهُ»<sup>(۹)</sup>

هیچ چیز، حسن ظن حاکم را به توده مردم چنان بر نمی‌انگیزد که احسان او به آنان، سبکبار ساختن آنان و وادار نکردنشان به چیزی که به آن توانا نیستند. در آنچه گفتیم بکوش تا به توده مردم حسن ظن یابی که حسن ظن به توده مردم رنجی سنگین از دل تو برمی‌گیرد. شایسته‌ترین کس به حسن ظن تو اوست که درباره وی نیکیها کرده باشی، و ناشایسته‌تر کسی است که به تیمارش نپرداخته باشی.

اما این همه سفارش برای چیست؟

برای اینکه حکومت تنها برای مردم و مصالح مردم کار کند، و از این است که حاکم باید مصلحت توده مردم را وجهه نظر خود سازد، و اقدامات گوناگون خویش را بر اساس نیازهای جامعه پایه‌ریزی کند.

اما هیئت حاکمه از برگزیدگان و خواص مردمند، و می‌پندارند هر چیزی در دست و اختیار آن‌هاست و گفته و خواسته‌شان باید اجابت و اطاعت شود. این طبقه در قلمرو حکومت امام هرگز از امتیازی برخوردار نیستند، و افراد آن با تمامی آحاد مردم یکسانند، و از وظایف حاکم است که اگر کسی از اینان از حدود قانون تجاوز کند، یا بیش از حق خود چیزی بخواهد او را هدایت و تنبیه نماید.

امام (ع) فرمود:

«أَنْصِبِ اللَّهُ وَ أَنْصِبِ النَّاسَ مِنْ نَأْسِكَ وَ مِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ وَ مَنْ لَكَ فِيهِ هَوَىٰ مِنْ رِعْيَتِكَ فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلِمُ وَ مَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ وَ مَنْ خَاصَّتْهُ اللَّهُ أَدْخَصَ حُجَّتَهُ وَ كَانَ لِلَّهِ حَرْباً حَتَّىٰ يَنْزِعَ أَوْ يَتُوبَ وَ لَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَىٰ إِلَىٰ تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَ تَعْجِيلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامَتِهِ عَلَىٰ ظَلْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ دَعْوَةَ الْمُضْطَّهِدِينَ وَ هُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمُؤَصَّدِ وَ لَيْسَ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْ سَطْفَهَا فِي الْحَقِّ وَ أَعْمُهَا فِي الْعَدْلِ وَ أَجْمَعُهَا لِرِضَى الرَّعِيَّةِ فَإِنَّ سُخْطَ الْعَامَّةِ يُجْحِفُ بِرِضَى الْخَاصَّةِ وَإِنَّ سُخْطَ الْخَاصَّةِ يُثَقِّرُ مَعَ رِضَى الْعَامَّةِ وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الرَّعِيَّةِ أَثْقَلَ عَلَى الْوَالِي مَثُونَةً فِي الرَّخَاءِ وَ أَثْقَلُ

مَعُونَةً لَهُ فِي الْبَلَاءِ وَ أَكْرَهُ لِلْإِنصَافِ وَ أَسْأَلَ بِالْإِحْفَافِ وَ أَقَلَّ شُكْرًا عِنْدَ الْإِعْطَاءِ وَ أَبْطَأَ عُدْرًا عِنْدَ الْمَنِّعِ وَ أضعَفَ صَبْرًا عِنْدَ مَلِيَّاتِ الدَّهْرِ مِنْ أَهْلِ الْخَاصَّةِ وَ إِنَّمَا عِبَادُ الدِّينِ وَ جَمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَ الْعُدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةِ مِنَ الْأُمَّةِ فَلْيَكُنْ صَعُوكَ لَهُمْ وَ مَيْلُكَ مَعَهُمْ»<sup>(۱۰)</sup>

در مورد حق خدای و حقوق مردم و شخص خویش و خساندات و کسانی که به آنان مهر می‌ورزی انصاف را بیای، که اگر چنین نکنی بیداد کرده باشی، هر که با بندگان خدای بیداد کند، خدای به جای بندگان خود با او خصمی کند و هر که با خدای درافتد، حجتش نپذیرد و تا دست از بیداد نکشد و توبه نکند، همچنان با خدای در پیکار بوده باشد. برای دگرگون ساختن نعمت خدای و دچار شدن به قهر بی‌امان او، چیزی همچون پای فشاری در بیدادگری نیست، چه، خدای بیش از هر چیز دعای ستم‌دیدگان می‌شنود، و در کمین ستمکاران است.

اما باید میان‌دوری در حق را، و گسترش عدالت را و عمل به آنچه را که بیشتر مایه دلخوشی توده مردم است، بیش از هر چیز دوست‌بداری، چه ناخشنودی توده مردم خرسندی خواص را بی‌اثر می‌سازد و در زمینه ناخشنودی توده، می‌توان از ناخرسندی خاصان چشم پوشید هیچیک از توده مردم مانند طبقه خاصان نیستند. اینان در دوران آسانی بر دوش والی بار گرانند، و در روزگار سختی کمتر از همه به یاری او برمی‌خیزند، و انصاف را خوش نمی‌دارند، و در طلب پافشاری می‌کنند، و در برابر عطا ناسپاسند.

حقوق متقابل  
مردم و حکومت

شماره ۵۴ ۵۳



و به هنگام منع عطا، پوزش ناپذیر، و در ایام محنت ناشکیبا. همانا که تودهٔ مردمند که ستون دینند و سواد اعظم مسلمانان، و کارساز برگ و نوا، و آمادهٔ نبرد با دشمن ملک و ملت. پس باید که خاطرات از روی صفا به آنان گرایش داشته باشد. امام معتقد است که حکومت تنها برای مردم به وجود می‌آید، و از این رو باید کارهایش برای مردم و تنها برای مردم باشد.

در چنین حکومتی اموالی که از طریق اخذ مالیات و درآمدهای دیگر، به دست می‌آید در راه ارضای شهوات گروه خاصی صرف نمی‌شود، گروهی که تنها به زمان حال می‌اندیشند و آرزوهایشان به لذت‌هایشان محدود است و به عیش و نوش و لهو و لعب سرگرمند، بلکه این مال که از یکایک افراد مملکت گرد می‌آید باید در خدمات عمومی، و مؤسسات عام‌المنفعه به کار رود.

سخنان امیرمؤمنان(ع) در این باره صریح است و بارها به کارگزاران خود، در نگهداری اموال عمومی، صرف به هنگام و به مورد و پرهیز از تزیین آن تأکید می‌کند.

امام علی(ع) می‌فرماید:

«وَ انظُرْ إِلَى مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ مِنْ مَالِ اللَّهِ فَاصْرِفْهُ إِلَى مَنْ قَبْلَكَ مِنْ ذَوِي الْعِيَالِ وَ الْجَمَاعَةِ مُصِيبًا بِهِ مَوَاضِعَ الْفَاقَةِ وَ الْخَلَائِ وَ مَا فَضَّلَ عَنْ ذَلِكَ فَاصْرِفْهُ إِلَيْنَا لِنَتَّقِسَهُ فِيمَنْ قَبْلَنَا.» (۱۱)

و به آنچه از بیت‌المال نزد تو گرد آمده است، رسیدگی کن و از آن به عیالندان و گرسنگان

اطراف خود بده، و بکوش که برآستی به نیازمندان و فقیران داده باشی، و آنچه افزونتر شود، نزد ما بفرست تا آن را به محتاجان تقسیم کنیم.

مراجعه شود به بخش نامه‌ها:

نامه‌ای به اشعث بن قیس کارگزار آذربایجان، شماره ۵

نامه‌ای به زیادبن ابیه، شماره ۲۰

سفارش امام(ع) به متصدی گردآوری

زکات، شماره ۲۵ و ۲۶ و ۴۱

نامه‌ای به مصقله بن هبیره، شماره ۴۳ نامه‌ای

به عثمان بن حنیف، کارگزار بصره، شماره ۴۵

نامه‌ای به متصدیان اخذ خراج، شماره ۵۱

عهدنامهٔ اشتر، شماره ۵۳

و نامه‌ای به قثم بن عباس کارگزار مکه، شماره ۶۷.

## حقوق مردم نسبت به حاکم

وقتی امام(ع) خود اساس چنین حکومت حقی را بنیان گذاشت، و در دورهٔ خلافت خود بدین‌گونه حکومت کرد، و دیگران را هم بدان توصیه نمود، پس حق این است که سخن از حقوق مردم در این بحث جایی بسزاداشته باشد. امام(ع) از بیان این حقوق و حقوق حاکم نسبت به مردم غافل نبود، و در جای جای سخنان خود به این موضوع پرداخت. اما نخست باید ببینیم از دیدگاه امام مردم نسبت به حاکم چه حقی دارند. امیرمؤمنان(ع) در یکی از خطبه‌های خود دربارهٔ حاکم می‌گوید:

«...وَيُجْمَعُ بِهِ النَّيْءُ وَ يُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ وَ

تَأْمَنُ بِهِ السَّبِيلُ وَ يُؤَخِّدُ بِهِ لِلضَّعِيفِ مِنَ الْقَوِيِّ  
حَتَّى يَسْتَرْجِحَ بَرٌّ وَ يُسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ...» (۱۲)

و غنیمت به کمک او گرد آید، و به مدد او با دشمن نبرد شود و راهها امنیت یابد و حق ناتوان از توانا گرفته شود، تانیکوکار آسایش یابد و از بدکار در امان ماند.

و در جای دیگر می گوید:

«... فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَأَلْتَصِيحَةَ لَكُمْ وَ تَوْفِيرُ  
فَيْبِكُمْ عَلَيَّكُمْ وَ تَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا تَجْهَلُوا وَ تَأْدِيبُكُمْ  
كَيْفًا تَعْلَمُوا...» (۱۳)

حق شما بر من این است که خیرخواه شما باشم و نیاز شما را از خانه ملت، چنانکه در خور است برآورم، و شما را تعلیم دهم تا نادان نمانید. و آداب آموزم تا نادانگرديد.

و نیز می گوید:

«إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْإِمَامِ إِلَّا مَا حَمَلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ  
الْإِبْلَاحُ فِي الْمَوْعِظَةِ وَ الْإِجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ وَ  
الْإِحْتِيَاءُ لِلسَّنَةِ وَ إِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى مُسْتَحَقِّهَا وَ  
إِضْدَارُ الشُّهْرَانِ عَلَى أَهْلِهَا...» (۱۴)

امام و وظیفه ای ندارد جز آنچه از سوی خداوند بدان مأموریت یافته است، و آن عبارت است از: ابلاغ موعظه، کوشش در نصیحت، احیاء سنت، اجرای حدود در موارد لزوم و دادن حق هر کس از بیت المال.

در آنچه گذشت امام (ع) حقوق رعیت را نسبت به حاکم، بدین ترتیب خلاصه می کند:

۱- ایجاد امنیت در کشور و دفع اشرار داخلی و مهاجمان خارجی.

۲- تأمین جنبه اقتصادی و تعلیم و ارشاد

جامعه.

۳- برقرار کردن عدالت اجتماعی.

شایسته است که اجمال کلام او را هم بیاوریم، البته باید یادآوری کنیم عهدنامه مالک اشتر طولانی ترین عهدنامه هایی است که او نوشته و در آن حقوق مردم را جامعتر از موارد دیگر بیان کرده است. وی در ابتدای عهدنامه این حقوق را به اجمال ذکر می کند و پس از آن به تفصیل آن می پردازد.

در بیان اجمالی می گوید:

«هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ  
مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْثَرِي فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ جَيْنَ  
وَلَأَهُ بَصْرَةَ جَبَايَةَ خَزَائِمَهَا وَ جِهَادَ عَدُوِّهَا وَ  
اِسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا وَ عِمَارَةَ بِلَادِهَا.» (۱۵)

این است فرمان بنده خدای، علی امیر مؤمنان، به مالک پسر حارث اشتر، هنگامی که او را والی مصر گردانید تا خراج آن دیار بستاند و با دشمنان آن بیکار کند و کار مردم به سامان آورد و شهرهای آن آبادان سازد.

و بعد از آن در طول عهدنامه همین معانی را به شرح بیان می کند.

در بخش اول درباره وظیفه و مسئولیت فرماندهان نظامی سخن می گوید، و روش شایسته ای را که حاکم برای استفاده از کار آنان باید در پیش گیرد بیان می دارد، و سپس درباره دستگاه حکومت: والیان، وزیران، قاضیان، و اساسی که حکومتی عادل، مترقی و آگاه را بنیان می نهد به تفصیل می پردازد.

آنگاه درباره کشاورزان، بازرگانان،

پیشه‌وران، فقیران و محرومان سخن می‌گوید و حقوقشان را بر حاکم از جمله فراهم کردن امکانات و تهیه بهترین وسائل برای پیشبرد کار آنان برمی‌شمرد.

و بالأخره از عمران و آبادانی کشور می‌گوید و نقش و اهمیت آبادانی مملکت را در استقرار امنیت، رفاه و پیشرفت جامعه خاطر نشان می‌سازد.

امام (ع) در این عهدنامه، به تمامی ابعاد جامعه و گروهها و طبقات اجتماعی توجه دارد و در آن حقوق همه مردم را بیان می‌کند. آن حضرت در هنگام سخن از طبقات اجتماعی، هرگز به گونه‌ای تجربیدی و ذهنی بحث نمی‌کند، و هر طبقه‌ای را به اعتبار حقوق و ارزش آن، مورد توجه قرار می‌دهد. او هرگز همه آراء و افکار اجتماعی خود را در قالب خشک علمی بیان نمی‌دارد، بلکه بخشی از آن را در تجارب عملی خود نشان می‌دهد، به عبارت دیگر امام به جای اینکه اندیشه‌های خود را از ارزش و اعتبار عملی تهی سازد و تنها به صورت حقیقت مجرد علمی بیان دارد، به شکل حقایق عینی تمام عیار و زنده و پویایی ابراز می‌کند که این حقایق حیات و حرکت خود را از جامعه گرفته است.

### حقوق حاکم نسبت به مردم

امام هنگام بحث از طبیعت «حق» می‌گوید: هرگز ممکن نیست برای کسی حقی پدید آید مگر اینکه در ازاء و وظیفه‌ای قرار گیرد. یعنی حق و وظیفه، همواره در راستای یکدیگرند. هر

جا حقی است و وظیفه‌ای همراه دارد. برخلاف شیوه تفکر بسیاری از مردم که «حق» را به کمال طلب می‌کنند، بدون آنکه وظیفه‌ای برای خود بشناسند، غافل از اینکه وقتی آدمی از ادای وظیفه سر باز می‌زند، اصولاً حقی برای او به وجود نخواهد آمد.

امام (ع) می‌گوید:

«... فَأَلْحَقُ أَوْسَعَ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ وَ أَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ وَ لَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ وَ لَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَ لَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ لَكَانَ ذَلِكَ خَالِصًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ لِقَدْرَتِهِ عَلَى عِبَادِهِ وَ لِعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ وَ لِكِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يُطِيعُوهُ وَ جَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضَاعَفَةَ الثَّوَابِ تَفَضُّلاً مِنْهُ وَ تَوْشَعاً بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلُهُ»<sup>(۱۶)</sup>

دامنه حق در گفتار، از هر چیزی گسترده‌تر و در کردار به انصاف، عرصه آن از هر چیزی تنگتر است. هیچکس حقی نمی‌تواند داشت مگر اینکه وظیفه‌ای برای او پدید آید، و بر هیچکس وظیفه‌ای نمی‌توان دانست مگر اینکه حقی پدید کند، و اگر حقی بی‌وظیفه برای کسی باشد خاص خدای - سبحانه و تعالی - است که آفریدگانش چنین حقی بر او ندارند، و این به سبب قدرت اوست که بر بندگانش دارد، و عدالت او در هر امری که قضایش بدان تعلق می‌گیرد. اما خداوند حق خویش را بر بندگانش این قرار داده است که فرمانپذیر او باشند، و در برابر، آنان را از فضل و احسان خود به پاداش، ثوابی دو چندان خواهد داد.

و نیز فرموده‌اند:

«مُمْ جَعَلَ سُبْحَانَهُ مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقاً  
افْتَرَضَهَا لِبَعْضِ النَّاسِ عَلَى بَعْضٍ فَجَعَلَهَا  
تَتَكَافَأُ فِي وُجُوهِهَا وَ يُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضاً وَ لَا  
يُسْتَوْجَبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ»<sup>(۱۷)</sup>



آنگاه از حقوق خویش برای بعضی نسبت به  
دیگران حقوقی قرار داد، و آن را در جهات  
گونگون برابر ساخت، بعضی از این حقوق،  
حقوق دیگری را ایجاب می‌کند، و وجوب بعضی،  
از آنها وقتی تحقق می‌یابد که در برابر آن حق  
دیگری واجب شود.

از اینجا دانسته می‌شود که حقوق حاکم  
امتیاز ویژه‌ای نیست که حکومت به وی بخشیده  
باشد، زیرا به نظر امام (ع) زمامداری هرگز حق  
شخصی برای حاکم پدید نمی‌آورد، این است

که به نماینده خود در مصر، مالک اشتر،  
می‌گوید:

«وَ إِيَّاكَ وَ الْإِسْتِثْنَاءَ بِمَا النَّاسُ فِيهِ أَسْوَةٌ وَ  
التَّغَايِي عَمَّا تُغْنِي بِهِ مِمَّا قَدْ وَضَعَ لِلْعُيُونِ فَإِنَّهُ  
مَأْخُودٌ مِنْكَ لِغَيْرِكَ وَ عَمَّا قَلِيلٍ تَنْكَشِفُ عَنْكَ  
أَعْظِيَةُ الْأُمُورِ وَ يُنْتَصَفُ مِنْكَ لِلْمَظْلُومِ».

ببرهیز که چیزی را که مردم همه در آن با  
یکدیگر برابرند بیشتر به خود اختصاص دهی،  
بترس از تغافل و رزیدن از چیزی که به یقین  
پیوسته و مورد اهتمام مردم است. چه، در برابر  
دیگران جوابگوی آن باشی و پس از اندک زمان  
پرده از آن برافتد و انصاف ستمدیده از تو  
بستانند.<sup>(۱۸)</sup>

همچنین خطاب به یارانش در صفین می‌گوید:

«وَ إِنْ مِنْ أَسْخَفِ خَالَاتِ الْوُلَاةِ عِنْدَ صَاحِبِ  
النَّاسِ أَنْ يُظَنَّ بِهِمْ حُبُّ الْفَخْرِ وَ يُوَضَّعَ أَمْرُهُمْ  
عَلَى الْكِبَرِ وَ قَدْ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ جَالٍ فِي ظَنِّكُمْ  
أَنِّي أَحَبُّ الْأَطْرَاءِ وَ اسْتِغَاءِ الثَّنَاءِ وَ لَسْتُ بِحَمْدِ  
اللَّهِ كَذَلِكَ وَ لَوْ كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ يُقَالَ ذَلِكَ لَتَرَكْتُهُ  
الْمُحِطَّاطاً لِلَّهِ سُبْحَانَهُ عَنْ تَنَاوُلِ مَا هُوَ أَحَقُّ بِهِ  
مِنَ الْعَظْمَةِ وَ الْكِبَرِيَاءِ».

و رُبَّمَا اسْتَحْلَى النَّاسُ الثَّنَاءَ بَعْدَ الْبَلَاءِ فَلَا  
تُشْنُوا عَلَيَّ بِحَمِيلِ ثَنَاءٍ لِإِحْرَاجِي نَفْسِي إِلَى اللَّهِ  
سُبْحَانَهُ وَ إِلَيْكُمْ مِنَ التَّيْبَةِ فِي حُقُوقٍ لَمْ أَفْرُغْ مِنْ  
أَدَائِهَا وَ فَرَائِضٍ لَا بُدَّ مِنْ إِضَائِهَا فَلَا تَكَلَّمُونِي  
بِمَا تُكَلِّمُ بِهِ الْجَبَايِرَةَ وَ لَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يَتَحَفَّظُ  
بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ وَ لَا تُخَالِطُونِي  
بِالْمُضَاعَفَةِ».<sup>(۱۹)</sup>

و بدترین صفات وایان آن است که مردم

نیکوکار گمان خودستایی به آنان برند، و کارشان بر کبر و خودخواهی حمل شود. هرگز نمی‌خواهم چنین خیال کنید که ستایش و مدح را از کسی خوش دارم، خدای را شکر که چنین نیستم، اگر هم سخن ستایش آمیزی را دوست می‌داشتم، آن میل را به سبب ناچیزی خود در پیشگاه خداوند - سبحانه - باز می‌گذاشتم، که او به عظمت و کبریاء سزاوارتر است. چه بسا مردم تحسین و ستایش را بعد از دیدن کار بزرگی خوشایند بدارند، اما شما هرگز برای ادای وظایفی که هنوز آن را به انجام نرسانده‌ام و اگر آن را ترک می‌کردم سزاوار عقاب بودم و فریضی که به اجرای آن ناچارم، مرا نستانید، با من به عباراتی که با گردنکشان و ستمکاران سخن گفته می‌شود سخن نگویند، و به احتیاطی که با خودخواهان زود خشم روبرو می‌گردند روبرو نشوید، و محافظه‌کارانه با من صحبت نکنید.

اما اگر حقوق حاکم به مثابه امتیاز ویژه‌ای نباشد، باید پرسید پس از چه مقوله‌ای است؟ جواب این است که حقوق حاکم - چنانکه به اجمال در **نهی البلاغه** آمده است - امتیازاتی است که ضرورتاً برای اقامه و استمرار حکومت به وی عطا می‌شود، و آن حقوق بدین ترتیب است:

«فَسَأْمَا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالَوْ فَاءُ بِالْبَيْعَةِ وَ النَّصِيحَةِ فِي الْمَشْهَدِ وَ الْمَغِيبِ وَ الْإِجَابَةِ حِينَ أَدْعُوكُمْ وَ الطَّاعَةَ حِينَ أَمْرُكُمْ»<sup>(۲۰)</sup>

اما حقی که من بر شما دارم این است که در پیمان بیعت، وفادار باشید و در حضور و غیبت من خیر خواه من باشید و هنگامی که شما را بخوانم به

دعوت من پاسخ گویند و زمانی که فرمان دهم، فرمان برید.

و نیز:

«وَلِي عَلَيْكُمُ الطَّاعَةُ وَ أَلَّا تَنْكُضُوا عَنْ دَعْوَةٍ وَ لَا تُفَرِّطُوا فِي صَلَاحٍ وَ أَنْ تُخَوِّضُوا الْعَمَرَاتِ إِلَى الْحَقِّ»<sup>(۲۱)</sup>

...و بر شما واجب آید که طاعت من کنید، و چون شما را فراخوانم درنگ نکنید، و در اجرای صلاح کوتاهی نورزید، و در راه حق در امواج دشواری‌ها فرورویید.

و نیز:

«فَلَا تَكْفُوا عَنْ مَقَالَةٍ بِحَقِّي أَوْ مَشُورَةٍ بِعَدْلٍ»<sup>(۲۲)</sup>

از اظهار صریح سخن حق، یا مشورت به عدل، خودداری نکنید.

اما همه این حقوق، به وفاداری مردم نسبت به پیمان و بیعتشان بازمی‌گردد، یعنی روزی که امت زمام حکومت را به دست امام می‌سپارد، با او به اطاعت و فرمانبرداری پیمان می‌بندد، و چنانچه او، امت را به امری فراخواند یا به کاری فرمان دهد، و نپذیرند و از اطاعت سرپیچی کنند، و یا به نصیحت و خیرخواهی به صلاح او نکوشند و بر دوستی او پایدار نمانند، حاکم برای اداره صحیح مملکت قدرتی نخواهد داشت.

## همکاری دولت و مردم

برای اینکه دولتی بتواند حتی در بخشی از کارهای خود توفیق یابد، باید برای اقدامات خود جوی سالم و مناسب پیدا کند. به وجود

آمدن چنین جو مناسبی، در گرو این است که برای اصلاح و پیشبرد کارهای جامعه و امور مملکت در حاکم و مردم علاقه مشترکی پیدا شود. منظور از این علاقه مشترک روح تعاون و همکاری دولت و ملت برای پرداختن به امور است، و هنگامی این روح تعاون به وجود می آید که هر کس چون به حق خود رسید، به وظیفه اش عمل کند.

برای حصول این مقصود مردم باید حق حاکم را ادا نمایند: وقتی فرمان دهد فرمانبردار او باشند، به خواسته او پاسخ گویند، و در وقت مقتضی به نصیحت و انتقاد سازنده، خیرخواهی خود را نسبت به او نشان دهند. متقابلاً بر حاکم نیز واجب است که تمام کوشش و همت خود را در راه اصلاح امور مردم به کار بندد.

اما زمانی که مردم با حاکم بر سر عهد و اطاعت نباشند، و صادقانه به یادآوری و تذکر برنخیزند و در هنگام نیاز به خواسته او جواب مثبت ندهند، یا برعکس مردم به وظایف خود عمل کنند ولی حاکم تمامی امکانات کشور را به خدمت منافع خود گیرد و از مصالح ملت چشم بپوشد، آن روز، روزگار شیوع ظلم، تسلط ستمکاران، و فساد دولت خواهد بود.

امام (ع) فرمود:

«وَأَعْظَمُ مَا أَفْرَضَ سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحَقُوقِ حَقُّ الْوَالِيِ عَلَى الرَّعِيَّةِ وَحَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِيِ فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ عَلَى كُلِّ فَجَعَلَهَا نِظَامًا لِأَلْفِيهِمْ وَ عِزًّا لِذِينِهِمْ فَلَيْسَتْ

تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَالِيَةِ وَلَا تَصْلُحُ الْوَالِيَةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ فَإِذَا أَدَّتْ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِيِ حَقَّهُ وَ أَدَّى الْوَالِيِ إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ وَ قَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ. وَ اسْتَدَلَّتْ مَسَالِمُ الْعَدْلِ وَ جَرَتْ عَلَى أَدْلَاهَا السَّنَنُ فَصَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ وَ طَمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ وَ بَيَسَّتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ. وَ إِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَالْيَمَانُ أَوْ أُجْحَفَ الْوَالِيِ بِرَعِيَّتِهِ اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ وَ ظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ وَ كَثُرَ الْإِدْعَالُ فِي الدِّينِ وَ تَرَكَّتْ حَتَاجُ السَّنَنِ فَعَمِلَ بِالْهَوَى وَ عَطَلَتِ الْأَحْكَامُ وَ كَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ فَلَا يُسْتَوْحَشُ لِعَظِيمِ حَقِّ عَطَلٍ وَ لَا لِعَظِيمِ بَاطِلٍ فِعَلٌ فَهُنَالِكَ تَدُلُّ الْأَبْرَارُ وَ تَعْرِئُ الْأَشْرَارُ وَ تَغْظُمُ تِبْعَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ. فَعَلَيْكُمْ بِالتَّنَاصُحِ فِي ذَلِكَ وَ حُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ».

(۲۳)

از مهمترین حقوقی که خداوند - سبحانه - فرض کرده است، حق حاکم بر مردم، و حق مردم بر حاکم است. این حق را خداوند برای هر یک نسبت به دیگری واجب کرده، و آن را مایه نظام الفت و عزت دینشان قرار داده است. چه توده مردم جز با صلاح زمامداران، راه صلاح در پیش نگیرد، و زمامداران جز با درستی و پایداری مردم، اصلاح نپذیرند. اگر ملت حق حاکم را ادا نماید و حاکم نیز چنین کند، حق در بینشان عزت یابد، قواعد دین قوام گیرد، رایات عدل برافراشته شود، سنتها بر مجاری خود روان گردند، و در نتیجه روزگار اصلاح شود، و امیدها به بقای دولت فزونی یابد، و دل دشمنان را نومیدی فراگیرد. لیکن اگر توده مردم به نافرمانی بر حاکم گستاخ

## پانویست‌ها

- شوند، یا حاکم بیدادگری و ستم پیشه کند، اهداف و مقاصد چندگونه شود. نشانه‌های ستم سر برافرازد. دین روی به تباهی گذارد. سنتهای راستین رها شوند. هوسها کارفرمایی کنند و احکام خداوندی تعطیل گردند. بیماری دلها را فروگیرد چنانکه بزرگی حقی که به تعطیل افتاده، و خطر باطلی که رواج گرفته دلی را نلرزاند. در آن روز نیکان به خواری درافتند و تباهکاران به عزت و جاه رسند، و بازخواستهای الهی از بندگان بسیار شود، در آن روز بر شماست که به خیرخواهی و صلاح‌اندیشی هم بنشینید و به کمال تعاون و همیاری برخیزید.
- و درباره همکاری حاکم و مردم می‌گوید:
- «... وَ لَکِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ النَّصِيحَةُ يَبْلُغُ جُهْدِهِمْ وَ التَّعَاوُنُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ وَ لَيْسَ امْرُؤٌ إِذْ عَظُمَتْ فِي الْحَقِّ مَنَزِلَتُهُ وَ تَقَدَّمَ فِي الدِّينِ فَضِيلَتُهُ بِقَوْلِي أَنْ يُعَانَ عَلَى مَا حَمَلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ وَ لَا امْرُؤٌ إِذْ صَغُرَتْهُ النَّفْسُ وَ اقْتَحَمَتْهُ الْعُيُونُ يَدُونِ أَنْ يُعِينَ عَلَى ذَلِكَ أَوْ يُعَانَ عَلَيْهِ»<sup>(۲۴)</sup>
- ... ولیکن از واجب‌ترین حقوق خداوندی بر بندگان این است که تا حد توان در نصیحت و راهگشایی هم بکوشند، و در اقامه حق در جامعه یار هم باشند. در گزاردن حق کسی از اعانت بی‌نیاز نیست، هر چند منزلت او در برابر حق والا و در فضیلت دینداری مقدم فرض شود. و هیچکس نیست که به هوای حق نشتابد یا حق به حمایتش نیاید، هر چند او را خوارمایه بشمرند یا به چشم حقارت در او بنگرند.
- ۱- نهج البلاغه، خ ۴۰، بند ۱ و ۲ و ۳.
- ۲- نهج البلاغه، خ ۱۳۱، بند ۵ و ۶ و ۷.
- ۳- همان، ق شماره ۱۱۰.
- ۴- همان، ق ۷۳.
- ۵- همان، ن ۵۳، بند ۸ و ۹ و ۱۰.
- ۶- همان، همانجا، بند ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳.
- ۷- همان، همانجا، بند ۱۳۱ و ۱۳۰.
- ۸- همان، همانجا، بند ۱۴۶ و ۱۴۷.
- ۹- همان، همانجا، بند ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸.
- ۱۰- همان، همانجا.
- بند ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳.
- ۱۱- همان، همانجا، بند ۳ و ۴.
- ۱۲- همان، خ ۴۰، بند ۲ و ۳.
- ۱۳- همان، خ ۳۴، بند ۹ و ۱۰.
- ۱۴- همان، خ ۱۰۵، بند ۱۰ و ۱۱.
- ۱۵- همان، ن ۵۳، بند ۱.
- ۱۶- همان، خ ۲۱۶، بند ۱ و ۲ و ۳ و ۴.
- ۱۷- همان، خ ۲۱۶، بند ۵ و ۶.
- ۱۸- همان، ن ۵۳، بند ۱۴۹ و ۱۵۰.
- ۱۹- همان، خ ۲۱۶.
- بند ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳.
- ۲۰- همان، خ ۳۴، بند ۱۰.
- ۲۱- همان، ن شماره ۵۰، بند ۴ و ۵.
- ۲۲- همان، خ ۲۱۶، بند ۲۴.
- ۲۳- همان، خ ۲۱۶.
- بند ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳.
- ۲۴- همان، خ ۲۱۶، بند ۱۴ و ۱۵ و ۱۶.